

چونان شعله آتش از برای دشمنان

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



چونان شعله آتش از برای دشمنان

فاروق ایزدی نیا

از جمله الواح مبارکی که تقریباً در کلیه خانواده‌های بهائی، برای تسلی خاطر، یا عشق و فیر به نفس لوح، یا موارد دیگر زیارت می‌شود، لوح مبارک احمد است که در ادرنه از قلم حضرت بهاءالله عزّ نزول یافت.

تحوّلی که این لوح مبارک در احمد یزدی، مخاطب آن، ایجاد نمود بارها بیان شده است. او پس از دریافت لوح، با آن که سخت مشتاق لقای محبوبش بود، از این دیدار صرف نظر کرد، و طبق امر مولایش راهی ایران شد تا پیام حق را به مشتاقان و مستعدان ابلاغ نماید و طریق حق و حقیقت بنماید و ظهور موعود بیان را به پیروان حضرت ربّ اعلی بشارت دهد.

از جمله عباراتی که در این لوح مبارک نازل شده و بعضاً مورد انتقاد غیربهائیان قرار گرفته، جمله "کن كشعة النار لأعدائی و كوثر البقا لأحبائى" است که آن را دالّ بر رفتار دوگانه با دوست و دشمن قله‌داد نموده‌اند و با اصل محبت بی قید و شرط و معاشرت با روح و ریحان با پیروان جمیع ادیان در تضاد یافته‌اند. به نظر رسید، اگر به دیدگاه امر مبارک در این خصوص اشارتی گذرا شود، شاید در روشن شدن موضوع و رفع این تفکر نادرست کمکی نماید. اگرچه هر نفسی باید نظر به انصاف داشته و با دیدگاهی بی طرف به موضوع بنگرد و از خدایش بخواهد که در اتخاذ موضع و قضاوت عادلانه به او مساعدت فرماید.



ORIGINAL

قبل از آن که وارد بحث اصلی شویم، به این نکته اشاره می‌شود که کلام واحد می‌تواند تأثیری دوگانه در طالبان و منکران داشته باشد و ابدأ لزومی ندارد که تصور شود که کوثر حیات و شعله نار دو امر جداگانه هستند. حضرت بهاءالله در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرماید، "انشاءالله آن محبوب به کمال قدرت و قوت بر امر الهی قیام نمایند و بگویند آنچه را که به منزله روح است از برای طالبان و به مثابه نار است از برای جاحدان و منکران" (مجموعه آثار قلم اعلی، ج 28، ص 22). در واقع، نار برای رفع افسردگی و پرمردگی است؛ یعنی برای ایجاد طراوت در نفوسی که فاقد روح حیاتند و باید از خمودت نجات یابند. در اینجا آتش است که نقش مهمی ایفا می‌کند. و کوثر، یعنی آب حیات، نیز برای رفع تشنگی است. بدین لحاظ اگر شخصی بتواند هر دو نقش را در آن واحد ایفا کند، در سبیل الهی قدمی مؤثر برداشته است. بدین علت است که حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای الهی می‌فرماید، "کونوا یا احبباءالله لکلّ ظمانٍ سلسبیلًا عذباً فراتاً و لکلّ میتٍ روحاً حیاً و لکلّ مخمودٍ ناراً و لکلّ مأیوسٍ رجاء" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، ص 75-174).

دشمن کیست؟

در فرهنگ سخن سه تعریف برای دشمن آورده شده است: (1) آن که نسبت به کسی یا چیزی حس مخالفت، بدخواهی، و کینه‌توزی دارد؛ (2) شخص، گروه، یا کشوری که با دیگری در حال جنگ است؛ (3) (مجازاً) آنچه برای کسی یا چیزی به شدت زیان‌آور باشد. فرهنگ معین فقط یک تعریف بیان می‌کند: آن که بدخواه دیگری است. دهنده اینگونه نوشته است: آنکه عداوت می‌کند به شخص و کسی که ضرر می‌رساند. حریف مخالف و ضد و معارض و مبغض. در این مورد به چند نکته در اعتقادات بهائی باید توجه داشت:

اولاً "انسان باید در جمیع شئون و احوال سماحت داشته باشد، دشمن را دوست شمرد و بدخواه را خیرخواه بداند نه آن که دشمن را دشمن بداند و مدارا نماید و مبغض را مبغض بداند و حسن اخلاق بنماید. [حضرت بهاءالله] می‌فرماید اینگونه عمل نمودن تزویر است، حقیقت ندارد. بلکه شما باید دشمن را دوست ببینید و بدخواه را خیرخواه بدانید و به این دستورالعمل معامله کنید، یعنی محبت و مهربانی و خیرخواهی شما حقیقی باشد نه مدارا. زیرا مدارا به یک درجه تزویر است." (نقل نطق حضرت عبدالبهاء، از ص 98 بهاءالله و عصر جدید)؛ این از آن جهت است که انسان باطناً دارای فطرتی روحانی است که همان حقیقت انسانی باشد و تنها از او است که محبت و خیرخواهی تجلی می‌کند و باید این کینونت معنوی و حقیقی را ناظر بود تا شخصیت باطنی و حقیقی بیدار و فعال شود و شخصیت خارجی را نیز تقلیب و تجدید نماید؛

ثانیاً) "کسانی را که خودشان را مخالف ما میدانند، نمی‌گوییم دشمنان ما؛ برای این که ما برای دشمن معنی قائل نیستیم و هیچکس را هم دشمن خودمان نمی‌دانیم. بنابراین می‌گوییم کسانی که خودشان را مخالف ما می‌دانند (که نباید بدانند چون ما مخالف هیچکس نیستیم)" (دکتر داودی - مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص 77)؛

ثالثاً) در معنای کلمه خصم: "این اصطلاح خصم اصطلاح متداول و رایج در قرون وسطی بود، به همین صراحت. در منطق می‌گفتند اگر خصم چنین بگوید، در جواب او چنین باید گفت. کلمه "خصم" یعنی شخص مناظر را، شخصی را که طرف بحث ما است، درست به صراحت عنوان خصم به او دادند. اگر دشمن اینطور گفت تو در جواب اینطور بگو. پس به این ترتیب لااقل طرف بحث اگر دشمن جنگ ما نباشد، حریف مسابقه ما شده و پیداست که اگر این روش مورد قبول قرار بگیرد، دیانت که اصل آن بر صفا و وفا و صمیمیت و صداقت باید باشد چه معنی پیدا می‌کند. ما این کار را نمی‌کنیم. برای این که به آن سرنوشت نمی‌خواهیم دچار شویم. ما این کار را نمی‌کنیم برای این که نمی‌خواهیم کسی را به عنوان خصم در مقابل خود قرار دهیم و خودمان به قصد خصومت در مقابل او قرار بگیریم. اینها از ما و از دین ما که دین صلح و صفا و وفاق و وفا است دور باد" (دکتر داودی - همان مأخذ، ص 148).

رابعاً) در تعریف دشمن در این مقام به گفتار دیگری از دکتر داودی استناد میشود که به زیبایی تام آن را تعریف می‌کند و نحوه رفتار با آنها در این امر مبارک را توضیح میدهد. توضیحات ایشان در واقع به قسمتی از لوح احمد مربوط میگردد: "وقتی بیان دوست و دشمن میفرمایند (البته دشمن منظور کسانی هستند که خود را دشمن امر بهائی و دشمن حضرت بهاءالله می‌گیرند و الا نه آن حضرت با کسی دشمنی دارند و نه امر آن حضرت تجویز دشمنی میکند)، دعوت میفرمایند که اگر از کسانی که خود را دشمن میدانند و در این راه سالکند، حزنی در راه من به تو وارد آید یا به خاطر من حمله‌ای به تو شود و یا ضربتی بر تو وارد کنند، مضطرب مباش و به خدا توکل کن. زیرا مردمی که به تو بد میکنند، در راه اوهام قدم بر می‌دارند، خدا را به چشم خود نمی‌بینند و نغمه الهی را به گوش خود نمی‌شنوند. در واقع آنان که بد می‌کنند از جمله کسانی هستند که اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است. بنابراین تو نسبت آنها کینه پیدا نکن و آنها را دشمن مگیر. آنها اگر خود را دشمن می‌گیرند، به این علت است که گوششان بسته است، یعنی به گوش خود نمیشنوند؛ چشمشان بسته است، یعنی به چشم خود نمی‌بینند، زیرا اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است (رهائی، به اهتمام دکتر وحید رافتی، ص 42).

خامساً) با احدی نباید دشمنی کرد و هیچکس را نباید دشمن شمرد که جمال مبین میفرماید، "أعرض عن الذين تجدد في قلوبهم غلاً من الله وأحبائه ولا تكن للكافرين خصيماً" (نورین نیرین، ص 134).

شعله نار برای دوستان

شعله نار بودن صرفاً برای دشمنان نیست. اگر بدانیم که در اوقاتی در مورد دوستان نیز صادق است، بهتر می‌توانیم پی به معنای واقعی آن ببریم. از جمله مواردی که شعله نار سبب اشتعال گشته، داستان جناب آقا سید اسمعیل زوارهای است که در بغداد از شدت احتراق به نار اشتیاق جان فدا نمود. جمال مبین در حق او فرموده است، "از جمله محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زوارهای علیه بهاءالله الاهی که به دست خود خود را مقبلاً الی البیت فدا نمود. اگرچه این عمل در ظاهر منکر، و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر" (مائده آسمانی، ج 7، ص 216).

حضرت عبدالبهاء شدت اشتیاق خود به احباء را نیز به شعله نار تشبیه میفرماید، "از جهتی مشغول به تمشیت مهام امور داخله و خارجه و از جهتی مشغول بتحریر این ورقه ملاحظه کن دل چگونه بنار محبت احباء الله مشتعل است که جمیع این موانع مانع نمی‌گردد و قلم به ذکر دوستان و یاد یاران مشغول است و روح به نفحات محبتشان پر روح و ریحان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 108).

این شعله نار می‌تواند سبب اشتعال احبای الهی گردد. در مقامی حضرت عبدالبهاء به این نکته نیز اشارتی دارند: "طوبی لک ثم طوبی لک لا أكاد أنسى أيام العراق يوم الإشراق حينما كنت كشعلة النار بين الأبرار و الأخيار تحرق حرارة حبك القلوب المنجذبة في الصور و الناس في وهم و فتور و شغل يلعبون و اسأل الله أن يزيدك ثبوتاً و رسوخاً و يضيئ بك قلوب الأحرار" (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 416)

شعله نار بودن دو تأثیر دارد، تأثیری برای دوستان و تأثیری برای کسانی که با امر الهی خصومت می‌ورزند. حضرت بهاءالله توضیح میفرماید، "قم بين الأخيار و الأشرار باسم ربك العزيز المختار ثم اضم في قلوبهم نار ذكري و ثنائی ليزداد به الأول و يتوجه به الآخر" (اقتدارات، ص 297).

در این مقام به کلامی از حضرت عبدالبهاء نیز اشاره میشود. هیکل مبارک به احبای الهی توصیه می‌فرماید که نسبت به سایر نفوس چگونه رفتار نمایند و چگونه آنها را از خمودت نجات بخشند: "کونوا يا احباء الله لكل ماردٍ شهاباً ثاقباً و لكل غافلٍ عرقاً نباضاً و لكل ظلومٍ عدلاً خالصاً و لكل جهولٍ علماً

كاملاً و لكل معاند برهاناً قاطعاً و لكل طالب دليلاً لا محأ و لكل ظمان سلسبيلاً عذباً فراتاً و لكل ميت روحاً حياً و لكل محمود ناراً و لكل مأيوس رجاءً" (مجموعه مكاتيب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، ص 175). همانطور كه ملاحظه مي شود، در اينجا نيز "نار" براي نجات از خمودت و سردی است و نه براي سوزاندن؛ در واقع هدايت هيكل مبارك گويای نهايت درجه الطاف الهی نسبت به بندگان است.

شعله نار برای هر چه جز خدا

بايد چون آتش بود تا قلوب جميع نفوس به آتش عشق الهی شعله ور گردد و اين جز به راضی بودن به رضای الهی و توجه به وجه او، حاصل نشود. اين است كه فرمود، "كن نارالله لما سواه لتشتعل منك أفئدة الخلق كذلك أمرت من لدن عزيز حكيم" (كتاب مبین، خط زینالمقرین، ص 201).

نهی از جدال با دشمن

با توجه به روشن شدن كلهء "دشمن"، یعنی کسی كه خود را مخالف با ما میدانند نه آن كه ما او را دشمن یا مخالف بدانیم و در اینجا صرفاً برای تمیز موضوع به كار میرود، به ممنوع بودن هرگونه نزاع و جدال با افرادی كه مخالف ما هستند، اشارتی می شود.

اینگونه افراد معمولاً سعی دارند ما را به مجادله بكشانند، یعنی با تحقیر یا استهزاء یا تهمت و افترا و امثال آن و اهانت به اعتقادات ما، ما را مجبور نمایند كه مقابله به مثل نماییم. دكتر داودی چه نيكو این موضوع را بیان كرده است: "مخالفان ما حمله می كنند، ایراد می گیرند، و چون ما را تصدیق ندارند، چون ما را قبول ندارند، چون ما را بر حق نمی دانند، از هر گونه اهانت، از هیچگونه اهانت بهتر است بگویم، صرف نظر نمی كنند. در مورد ما بد میگویند، مقدساتمان را تحقیر میكنند، طلعات قدسیه را كه مورد احترام ماست برخلاف احترام نام میبرند، ناسزا میگویند، فحش می دهند، سعی می كنند نشان بدهند كه ما باطلیم، ما بدیم و ما زشتیم... اما ما چه حق داریم كه به جوابگویی آنها مطابق روش خودشان پردازیم؟ ما نمیتوانیم این كار را بكنیم. ما كه آنها را قبول داریم، چطور می توانیم به ایشان بد بگویم؟... كار ما با كار او هیچ تفاوتی ندارد، چون او هم كاری كرده كه مخالف معتقدات ما است. ما هم در این مقام كاری كردیم كه مخالف معتقدات ما است. او به ما تاخته، ما هم به نوبت خودمان به خودمان تاختم" (مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص 161).

در واقع، مقصود اهل بهاء ترویج تعالیم بهائی است نه وارد شدن در مجادله. تلاش طرف مقابل در واقع منصرف كردن ما از نشر تعالیم است در حالی كه ما برای تعمیم معارف بهائی و انتشار كلمات الهی

تلاش می‌کنیم. این معنی را حضرت عبدالبهاء اینگونه بیان می‌فرمایند، "... هر قدر اجتناب کنند شما نزدیکی طلبید و هر قدر اذیت کنند شما محبت بنمایید و آنچه بد بگویند شما ملاحظت فرمایید به هر وسیله که ممکن باشد نهایت دلجویی را از آنها بنمایید؛ از سب و لعن و هتک منزجر نگردید، بلکه مانند چشمهء آب حیات منفجر شوید، باز محبت کنید، الفت نمایید" (امر و خلق، ج 3، ص 207). در مقام دیگر می‌فرمایند، "زهار زهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته نمایید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده نمایید و نفسی را پرمرده کنید ولو دشمن جان باشد و اهل عدوان" (همان)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ای حزب الله مبدا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زیان به طعنه گشائید در حق کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید زهار زهار از این که نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد" (منتخبات مکاتیب، ج 1، ص 70).

در طرز رفتار با اینگونه نفوس باید ناظر به انگیزه و علت خصومت آنها بود که چرا دست به اینگونه اعمال می‌زنند و چه راه حلّی برای آن وجود دارد. اگر شعلهء نار نشانهء خصومت متقابل از سوی اهل بهاء باشد حلال مشکلات و راه رسیدن به وحدت و یگانگی نیست. دیگر بار کلامی از دکتر داوودی بخوانیم که در این مورد نیز توضیحی میدهند، "جمال قدم می‌فرمایند اینها کسانی هستند که ظنون و اوهام بین آنها و قلوبشان حائل شده و روی قلب آنان را غباری پوشانده و آئینه دل رامکدر کرده و لذا این آئینه دیگر پرتو حقیقت را منعکس نمیکند و همین است که این نفوس را از راه خدا باز می‌دارد. پس اگر آزاری به تو میرسانند و صدمه و لطمه‌ای به تو میزنند، از این نفوس کینه به دل مگیر و مضطرب مشو. آنها دلشان میخواهد تو را خوار و غمگین کنند ولی نه غم به دلت راه پیدا کند و نه احساس خواری کن و نه مضطرب باش. چرا؟ برای این که اینها دانسته بد نمیکنند، بلکه ظنون و اوهامی که حائل بین آنان و قلوبشان شده باعث چنین رفتاری است. بنابراین سعی تو باید این باشد که آنان را به فطرت اصلی برگردانی و قلبشان را پاک و آزاد کنی. با دل زدوده از غبار وقتی توجه به حقیقت کنند، حقیقت خواه و ناخواه در آئینهء دل منعکس میشود" (رهائی، ص 43).

از این قبیل بیانات بسیار است و نشان می‌دهد که در این ظهور ابداً هیچ جدال و نزاعی با آنچه که به اصطلاح دشمن نامیده میشود، وجود ندارد. حتی در مقام معامله باید با دوست و دشمن یکسان رفتار نمود، "حضرت بهاء الله می‌فرماید اگر خدا نکرده شما دشمنی داشته باشید، او را دشمن نبینید، دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن؛ به دشمن همان معامله را مجری دارید. این تأکید را

به جهت این میفرماید تا این که الفت میانهء جمیع بشر حاصل شود" (خطابات مبارکه، ج 1، ص 154).

وصیت حضرت عبدالبهاء به اهل بهاء در الواح مبارکهء وصایا نیز جز این نیست، "ای احبای الهی در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل، چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبّت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود؛ بلکه رعایت و محبّت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد؛ یعنی ابدأً تفاوت معامله گمان نکند" (ایام تسعه، ص 469).

سبقت رحمت بر غضب

هیچ شکی نیست که خداوند کریم است و عاشق بندگان و مخلوقات خود. لهذا ابدأً مایل نیست کسی محروم بماند و همواره رحمت او بر غضبش سبقت گرفته و به نوع بشر مهلت داده است که طریق صواب را بیابد و ببیند. در قرآن کریم، "رحمتی وسعت کلّ شیء" آمده است که حضرت عبدالبهاء در توضیح آن میفرماید، "رحمت بر دو قسم است، خاصّه و عامّه، روحانی و جسمانی. رحمت عامّهء جسمانی وسعت رحمته کلّ شیء؛ اما رحمت خاصّهء روحانی وجدانی رحمانی و یختصّ برحمته من یشاء" (منتخبات مکاتیب، ج 6، ص 7).

در این ظهور رحمت الهی بر غضبش سبقت گرفته است. خداوند، کسانی را که از در مخالفت با امرش برمی‌آیند، علیرغم اقتدارش بر اخذ آنها، به نظر کودکانی می‌نگرد که محتاج تربیت هستند و لذا با آنها مدارا میفرماید و از احبّایش نیز می‌خواهد همان طریق را در پیش گیرند: "قد أتى مالک القدم لإصلاح العالم. لو عرف الناس لطافوا حول العرش إن ربك هو العليم الحكيم. مثلهم كمثل الصبيان إن ربك لمربي العالمين. لو أردنا لأخذناهم بكلمة من عندنا ولكن سبقت الرحمة غضب الله المقتدر العزيز القدير. أن اقتدوا ربكم إنه هو أرحم الراحمين."¹

¹ کتاب مبین، خطّ زین‌المقربین، ص 339. مضمون بیان مبارک: به تحقیق مالک ازلی برای اصلاح عالم آمد. اگر مردم بدانند هرآینه دور عرش او را طواف می‌کنند؛ به درستی که پروردگارت آگاه و دانا است. مثال آنها مانند کودکان است و به درستی که پروردگارت مربّی جهانیان است. اگر بخواهیم آنها را اخذ می‌کنیم به کلمه‌ای از سوی خود، اما رحمت خداوند عزیز توانا بر غضب او پیشی گرفته است. شما هم از پروردگارتان پیروی کنید که او بخشنده‌ترین بخشنندگان است.

حضرت بهاء الله در خطابى به مخالفين خود مي‌فرمايند، "ارجعوا الى الله و توبوا اليه ليرحمكم الله بفضله و يغفر خطاياكم و يعفو جريراتكم و إنه سبقت رحمته غضبه و أحاط فضله كل من دخل في قصص الوجود من الأولين و الآخرين."²

بدین لحاظ است که نصرت به امر الهی را در مجادله نمی‌دانند بلکه در مواعظ حسنه میدانند و تحمل بلايا و شدائد را بر ایجاد فتنه و جدال مرجح می‌شمارند، "ليس النَّصر بالمجادلة بل الموعظة الحسنة إنَّ ربَّك لهُوَ الغفور الرَّحيم. سبقت رحمته غضبه لذا حملنا الشَّدائد من كلِّ دنيِّ بعد الذِّى فى قبضتنا ملكوت السَّموات و الأرضين. أيَّاكم أن تتركبوا ما تحدث به الفتنة..."³

دشمن حقیقی کیست یا چیست؟

آدمی دشمن دارد چه که در طریقی که به سوی حق در پیش می‌گیرد و تلاشی که برای تحقق آرزوی مکنون در دل و جان، یعنی تقرب به خدایش و محبوش، به عمل می‌آورد موانعی وجود دارند که او را از پیشروی باز میدارند و اینها در واقع دشمن حقیقی اویند.

در آثار بهائی به اینگونه دشمنان اشاراتی شده است. از آن جمله حضرت بهاء الله می‌فرماید، "ای بندگان تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پُرمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن پرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که به خواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را به آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید؛ زبان برای گواهی یزدان است آن را به یاد گمراهان می‌آلایید" (یاران پارسی، ص 3).

² سورة الملوک، مجموعه الواح نازلہ خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 33 - مضمون بیان مبارک: به سوی خداوند برگردید و نزد او توبه کنید حتماً به فضل خود بر شما رحم خواهد کرد و اشتباهات شما را خواهد بخشید و گناهانتان را عفو خواهد کرد و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته است و فضلش هر کسی را که لباس هستی بر تن دارد، از اولین کسان تا آخرین آنها، را در بر گرفته است.

³ کتاب مبین، خط زین‌المقرئین، ص 238 - مضمون بیان مبارک: نصرت به مجادله نیست بلکه به نصیحت‌های نیکو است به درستی که پروردگارت بخشنده و مهربان است. رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، بدین لحاظ است که ما از هر فرد پستی شدت و ناراحتی را تحمل کردیم با آن که پادشاهی آسمانها و زمین در دست ما است. مبدا کاری کنید که فتنه ایجاد شود.

مورد دیگر نفوسی هستند که آدمی را از پیشروی باز می‌دارند. در این مقام باید به کلام آنها بی‌اعتنایی نمود و ناظر به کلام حق بود تا مقصود حاصل شود: "ای بنده یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور می‌نمایند... به گفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر... چشم جان بگشا تا روی دوست بینی؛ گوش هوش فرا دار تا زمزمهء سروش ایزدی بشنوی" (همان، ص 6).

اما در آثار مبارکه به کرات به نفوسی که با امر مبارک و طلعات مقدسه مخالفت شدید مینمایند با واژهء "اعداء" اشاره شده است. فی المثل در لوحی به یکی از اماء الرحمن میفرمایند، "یا أمتی اسمعی ندائی من شطر سجنی إذ أحاطنی أعدائی الذین أنکرو القیامة و آثارها و السّاعة و أشراطها ألا أنهم من الصّاغرين" (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج 2، ص 50). و در لوحی خطاب به جناب عندلیب از اعمال و اخلاق ناروای احبّاء به عنوان نصرت اعداء یاد میکنند، "یا اولیائی تمسکوا بحبل الأعمال و الأخلاق لیظهر منکم ما تنجذبُ به أفئدةٌ من فی البلاد؛ إعلموا أنّ جنودَ الأخلاقِ أقوى الجنود فی العالم فاعتبروا یا أولى الأبصار بها ترتفعُ مقاماتکم و مراتبکم بین الأحزاب. یا عندلیب قد خلّقنا النفوس لنصرة أمرنا ولكن أكثرهم نصروا أعدائی بأعمالٍ ناحت بها جنودُ الوحی و الإلهام" (لثالی الحکمة، ج 3، ص 95). و در لوح دیگری، باز هم خطاب به جناب عندلیب، صریحاً به این مطلب اشاره دارند: "از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که به کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع بر نصرت امر قیام نمایند؛ قیامی که سستی آن را اخذ نکند و قعود از پی در نیاید. احبّاء قلیل و اعداء کثیر. اکثری را اسماء حایل شده و حجاب اکبر گشته لذا از تقرّب به افق اعلی ممنوعند. بگو ای اهل بهاء از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست. چه که نفوس غافله به مجرد اصغاء عمل منکری نار فساد برافروزند و به انتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آن را به مبدء راجع کنند" (همان، ص 230).

از برای این نفوس نیز دو راه وجود دارد: یا اقبال به مظهر امرالله یا استقرار در جحیم مقدر برای آنها. حضرت بهاءالله در مناجاتی در حق اعداء میفرمایند، "الهی و سیّدی أن افتح عیونهم لمشاهدة جمالیکن أو أرجعهم إلی مقرهم فی أسفل النّیران" (مناجاة، طبع برزیل، 138 بدیع).

اما برای احبّاء در قبال این نفوس وظیفهای مقرر که ابدأً به سیف و سنان ظاهره ارتباطی ندارد و اگر نسبت به آنها آتشی بر میافروزند، ابدأً به قهر و غضب ظاهره مربوط نبوده و نیست. وقتی ذکر به کار بردن آتش میشود، توصیهء جمال مبارک به بندگان چنین است، "قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک

العزیز المختار ثم اضرَم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأول و يتوجه به الآخر. كذلك يأمرک سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر" (اقتدارات، ص 297).

در کلامی مذکور، "ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه‌ای و یا جوهری است که دون شما از او محروم به لسان محبت و شفقت القاء نمایید؛ اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را به او گذارید و درباره او دعا نمایید تا جفا لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و به مثابه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی" (مجموعه اشراقات، ص 135).

البته، اگر کلام حق در کسی اثر نماید، و بخواهد به خصومت و عداوت ادامه دهد، اجتناب از او لازم و واجب: "تجنّب عن أعدائی و لاتعاشر معهم و کن فی حفظ جمیلاً" (ثالثی حکمت، ج 1، ص 35).

اما عمل خلاف آن، یعنی هر گونه ضرری که از سوی احبای الهی به احدی وارد شود به نفس حق وارد شده است و نافی اصل محبت و شفقت به کلّ اهل ارض است. جمال مبین میفرماید، "انشاء الله به کمال حکمت به ذکر حق مشغول باشید به شأنی که اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیت میکنیم شما را به رأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره به عنایت سراج‌های اخلاق مرضیه و اعمال طیبه روشن و منیر گردد. این است معنی نصرت که در کتاب نازل شده. اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلاء و ضرر نفسی گردد، فیالحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است. اتقوا یا احبائی عن کلّ ما یکرهه العقول. كذلك ینصحکم قلمی و یوصیکم لسانی الصادق الامین" (آیات الهی، ج 2، ص 92).

تصریح و تأکید حق بر آن است که عکس این عمل، یعنی آنچه که با محبت و شفقت و عدالت و انصاف از احبای الهی ظاهر شود، مضرّ به حال امرالله و ناصر اعدای حق بوده و هست. در کلامی میفرماید، "ای ربّ تری و تعلم أنّ الذین أردنا منهم العدل و الإنصاف قاموا علینا بالظلم و الإعتساف. فی الظاهر کانوا معی و فی الباطن نصرّوا أعدائی الذین قاموا علی هتک حرمتی. إلهی إلهی أشهد أنّک خلقت عبادک لنصرة أمرک و إعلاء کلمتک و هم نصرّوا أعدائک..." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص 28).

در موارد کثیره این اعمال را از خصومت اعداء مضرتر و بدتر شمرده‌اند، "امروز ناصر حق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده. مکرر این کلمه‌علیا از قلم اعلی نازل: ضرر این مظلوم زنجیر و کند ارض طا نبوده

و همچنین ظلم ظالم‌های ارض میم نه، بلکه از نفوسی است که دعوی محبت مینمایند و خود را از اهل بهاء می‌شمرند و لکن مطیع نفس و هوی مشاهده می‌گردند. امروز باید اولیاء به نور تقوی منور باشند و به نار انقطاع مشتعل. این است وصیت حق جلّ جلاله از قبل و بعد طوبی للعاملین. به راستی می‌گویم از هر نفسی نار امل و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست. باید دوستان به طراز انقطاع و تقوی و امانت و دیانت مزین باشند" (لثالی حکمت، ج 3، ص 234).

معانی آتش در امر بهائی

در امر مبارک معانی مختلفه آتش بیان شده است. وقتی به مفاهیم آن توجه شود، کاملاً روشن می‌گردد که مقصود از آتش، ابداً نفاق و دشمنی و آزار رساندن نیست، بلکه در جهت مثبت به کار رفته است. حتی، در بیانی از حضرت بهاء‌الله خطاب به یکی از پارسیان، که به آئین زردشتی اعتقاد داشتند، مفهوم آتش در دیانت زردشتی را توضیح می‌دهند که فی نفسه گویای تقدس آن در جهت مثبت است نه منفی و نه پرستش و عبادت. لهذا به معانی مختلف آن در اینجا اشارتی گذرا میشود:

1. معنای آتش در دیانت حضرت زرتشت: "صعود و نزول، حرکت و سکون، از خواست پروردگار ما کان و ما یکون پدید آمده. سبب صعود، خفت و علت خفت، حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود؛ و سبب سکون، ثقل و گرانی و علت آن برودت است. خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود" (باران پارسی، ص 5). حضرت عبدالبهاء نیز در خطابی به یکی از پارسیان میفرمایند، "کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است، ولی تن بی‌جان است و خاک پست تیره‌ناک. جان جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش. ولی این آتش آتش پرزبانه جان و دل است نه گوهر جهان آب و گل" (همان، ص 191).

بنا بر مفاد بیانات فوق، وقتی انسان بتواند شعله نار برای کسانی باشد که بغض و عناد را در قلب خود جای داده‌اند، برودت خصومت را از دلشان بیرون می‌کند و حرارت محبت را جایگزین آن می‌سازد و چون از ثقل خصومت رهایی یافتند، قصد عروج به آسمان محبت را مینمایند و به ساحت حق تقرب می‌جویند.

1. مقصود از آتش سوزاندن حجاب است، چه که لازال حجاب از مشاهده جمال ممانعت نموده است. حجاب آدمیان همواره آنها را از زیارت جمال معبود در مظهر ظهور منع کرده است. یکی از انواع آتشی که میتواند حجاب را بسوزاند و از میان بردارد، "نار ایقان" است. حضرت بهاء‌الله میفرمایند، "باید به نار ایقان و نور ایمان حجاب را بسوزانید و قلوب و افتده را منور دارید." در مقابل آن نیز "کوثر ایقان" وجود دارد: "جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است بنوشید. هر نفسی به آن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمراء مذکور است" (اقتدارات، ص 276).

2. آتش سبب اشتعال میشود و هر آنچه را که دچار نمودت شده از آن رهایی میبخشد. تنها ناری که توانایی ایجاد شعله را دارد، نار الهی است. بدین لحاظ است که حضرت بهاء‌الله میفرمایند، "کن نارالله لما سوبه لتشتعل منک أفئدة الخلق، کذلک أمرت من

لدن عزیز حکیم" (کتاب مبین، خط زینالمقرئین، ص 201). نار الهی شور و شوق به جانها بخشد و دلها را به اشتیاق آورد و به سوی خدای یگانه کشاند. مقصود حق آن است که احدی محروم نماند، پس قلوب سرد شده از برودت عداوت را به شعلهء محبت الله که از "نارالله" حاصل گردد، توان زائل ساخت.

نار الهی سبب میشود که حرارت حبّ الهی از فرد مؤمن ساطع گردد و برای نفوس دیگر محسوس باشد. حضرت بهاءالله در لوح امّ عطار میفرماید: "لاتعاشری مع المشرکات کذلک یا امرک منزلُ الآیات. عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. إذا رأیت واحدةً منهنّ کونی نارالله لتجد منک حرارة حبّ ربّک العزیز الکریم."⁴

در مقام دیگر به یکی از احبّاء میفرمایند، "ای علی ندایت بسیار محبوب است. بنویس و بگو و بخوان ناس را به شطر پروردگار عالمیان به حرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید" (مائده آسمانی، ج 4، ص 112)

1. استقامت نیز آتشی است که می‌تواند سبب احتراق قلوب شود. حضرت بهاءالله می‌فرماید، "مقصود از قدرت و قوت و عضد، استقامت بر امرالله است و همچنین ذکر و بیان. استقامت ناری است که قلوب مشرکین را محترق نماید و نوری است که عالم عرفان را منور میدارد" (رهایی، ص 50).

اثرات دوگانهء نار استقامت برای مؤمنان و غیرمؤمنان در این بیان حضرت بهاءالله واضح و آشکار است: "الحمد لله الذی سرّ خادمه بنفحات بیان اولیائه⁵ ... وجود اولیاء و استقامتشان بر امر مالک اسماء نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین...". (رهایی، ص 50).

1. آتش عشق سبب سوزاندن حجاب شبهات گردد: "افسر ثبوت بر سر نهند و دیهم استقامت بیاریند و نار عشق را برافروزند و پرده شبهات بسوزند تا دلبر تعالیم الهیه در نهایت جمال پرده براندازد و شمع جمع گردد و شاهد انجمن شود" (مکاتیب عبدالهء، ج 3، ص 312). نصرت امرالله با اشتعال به نار محبت الهی میسر گردد؛ لهذا حق میفرماید، "این آیاتی است که باید کلّ به نار محبت رحمن مشتعل شده به نصرت حق مشغول شوند و نصرت به ذکر و بیان مصدر شده... انشاءالله از نار سدرهء ربّانیه به شأنی مشتعل شوی که حرارت آن افتدهء بارده را جذب نموده به یمین احدیه کشاند..." (رهایی، ص 50). در این مقام نیز ملاحظه میشود که اشتعال به نار محبت رحمن سبب جذب نفسی میشود که از حرارت آن منجذب میشوند.

⁴ مائده آسمانی، ج 4، ص 365 - با زنان مشرک معاشرت نکن؛ نازل کننده آیات اینگونه به تو امر میکند. نزد اوست علم همه چیز در کتاب آشکار. وقتی یکی از آنها را دیدی آتش خداوند شو تا از تو حرارت محبت پروردگار عزیز کریمت را بیابد.

⁵ مضمون بیان مبارک به فارسی: حمد خدایی را که بندهء خدمتگزارش را به بیان دوستانش مسرور ساخت.

جمال قدم، پس از توصیه به احمد برای ثبوت و رسوخ و استقامت، "از او میخواهند که نسبت به دشمنان مثل شعله نار باشد و نسبت به دوستان مثل چشمه بقاء که آب زندگانی مینوشانند. در لوح دنیا و بسیاری از الواح دیگر جمال مبارک، خود، معانی نار را بیان میفرماید. میفرماید منظور از آتش آتش محبت است که آباد می‌کند، پیوند میدهد؛ نه آن آتش ظاهری که میسوزاند، ویران میکند و متفرق میسازد. می‌دانید وقتی چیزی را میخواند جوش بدهند به آتش نزدیک می‌کنند؛ همان آتشی که میسوزاند و خاکستر میکند و اجزاء را از هم پراکنده میکند، می‌تواند دو چیز را به هم جوش بدهد و این همان آتش محبت است که می‌فرماید در مقابل دشمنان من آتش محبت الهی باشید، و در مقابل دوستان من کوثر بقاء، یعنی سرچشمه آب حیات" (دکتر داودی، رهایی، ص 42).

1. نار انجذاب نیز سبب جذب قلوب بندگان میشود. در ادعیه حضرت ربّ اعلی آمده است، "اضرم فی قلبنا نار الجذب و الانجذاب علی شأن تجذب منه قلوب البریة..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 142).
2. آتش سبب حرکت و جنبش است؛ آتش به عالم روح بخشد و زندگی عطا کند و آن را از سکون و خمودت نجات بخشد. در واقع آتش عبارت از پادزهری است در مقابل زهر خمودت. حضرت عبدالهء در یکی از الواح پاری میفرماید، "نام خداوند آغاز سخن دانشمند است ای نوش دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را نوشی. براستی بدان زهر بیهوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی. درد دردمندان را درمانی و زخم آشفتهگان را مرهم دل و جان. کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است، ولی تن بی جان است و خاک پست تیرهناک. جان جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش. ولی این آتش آتش پرزبانه جان و دل است نه گوهر جهان آب و گل. پس ای نوش، تن ناتوان جهان را نوشدارو باش و درد دردمندان را درمان شیرین خوشگوار؛ بیمارستان نادانان را پزشک دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخوا. ع" (یاران پاری، ص 190).

انواع آتش⁶

آنچه موجب سوء تفاهم و برداشت نادرست از بیان جمال قدم شده، همانا معانی متفاوت نار است. مفاهیم مثبت و منفی وجود دارد که تأثیر هر دو سوزاندن است، اما یکی ممدوح است و دیگری مذموم. لذا باید به این معنی نیز توجه داشت:

1. یک معنای نار جهنم است؛ جهنم دوری از حق است و مخالفت با مظهر ظهور او. جمال مبارک میفرماید، "اصل النار هی الجحاد فی آیات الله و المجادله بما ینزل من عنده و الإنکار به و الإستکبار علیه"⁷ در این مقام، حضرت بهاء الله در لوحی موضوع را کاملاً روشن فرموده‌اند، "هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد، به مقام قرب و وصل که اصل جنت و اعلی الجنان⁶ در این بخش از مقاله محققانه جناب دکتر منوچهر سلیمان پور، با عنوان "مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء الله" که در دفتر دوم سفینه عرفان، صفحات 31 الی 49 درج شده نیز استفاده شده است.

⁷ ادعیه محبوب، ص 47 (طبع طهران، ص 43) - اصل آتش (جهنم) عبارت از انکار کردن آیات الهی و مجادله کردن به آنچه که از نزد او نازل میشود و انکار کردن به موجب آن و کبر و غرور

است فائز گردید ... وَاَلَا در امکنهء بُعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود" (مجموعه الواح، ص 69-368).

2. اصطلاح اصحاب نار، اهل نار، اصحاب السعیر و اولیاء النار نیز در مورد مشرکین و افراد معرض از حق اطلاق شده است: "إِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا غَفَلُوا أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ الْفِرْدَوْسِ..."⁸

در مقامی به ناقضین میثاق الهی نیز اصحاب نار اطلاق شده است: "إِنَّ الَّذِينَ نَقَضُوا مِيثَاقَ اللَّهِ وَعَهْدَهُ أَوْلَئِكَ أَخَذَتُهُمْ نَفَحَاتُ الْعَذَابِ سَوْفَ يَرَوْنَ مَنَازِلَهُمْ فِي النَّارِ. فَبئسَ مَثْوًى لِكُلِّ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ."⁹

غافلان از حق در گمراهی خواهند بود و از جمله اصحاب سعیر محسوب خواهند گشت، "إِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ، سَوْفَ يَرَوْنَ أَنفُسَهُمْ فِي النَّارِ؛ أَلَا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ السَّعِيرِ."¹⁰

ستمگران نیز سرنوشتی بهتر از آن نخواهند داشت، "دَعِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْأَوْهَامَ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ"¹¹

1. نار سدره اصطلاحی است که از سدرهء مشتعله که خداوند از طریق آن با حضرت موسی تکلم کرد نشأت گرفته است. بنابراین، نار سدره، نار الهی است: "یا حزب العدل باید به مثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل. این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدال است" (لوح دنیا، دریای دانش، ص 90).

ورزیدن علیه آن است.

⁸ اقتدارات، ص 263 - مضمون به فارسی: کسانی که غفلت نمایند از اهل جهنم هستند و کسانی که ایمان آورند از اهل بهشتند.

⁹ لوح سحاب، آثار قلم اعلی، ج 1، نشر کانادا، ص 143 - مضمون به فارسی: کسانی که عهد و پیمان خداوند را بشکنند بادهای عذاب آنها را فرا گیرد و به سودی مسکن خود را در جهنم خواهد دید. چه بد است منزلگاه هر متکبر ستمگری.

¹⁰ همان، ص 305 - کسانی که غفلت کنند در گمراهی و دور از خدایند؛ آنها به زودی خود را در جهنم خواهند دید؛ به درستی که انیس آنها آتش افروخته است.

¹¹ همان، ص 411 - مضمون به فارسی: ستمگرانی را که خدای را گذاشته‌اند و اوهم را پروردگار خود قرار داده‌اند، رها کن که آنها اهل جهنم هستند.

حال اگر به معنای دیگری از نار توجه کنیم که همان برداشت منتقدان به امرالله است، یعنی قهر و سیف الهی در مقابل اعداء او، توضیحاتی که بر این موضوع از قلم صاحب امر نازل شده فی نفسه گویای مطلب است و نافی این نکته که مقصود از نار قیام علیه مشرکین و مخالفین باشد. در واقع همانطور که در سطور فوق مستنداً مذکور گشت، اهل بهاء با احدی طریق مجادله و منازعه و محاربه نمی‌پایند و کینه و بغض احدی را به دل راه نمی‌دهند، چه که قلب را عرش رحمن می‌دانند و متعلق به خدایشان و او به آنها اجازه نداده جز "گل عشق" در آن بکارند. بدین لحاظ برای روشن تر شدن موضوع به نقل چند بیان دیگر از مظهر ظهور الهی مبادرت می‌شود که در آنها به فرد مقبل و مؤمن توصیه شده که "رحمة للمحبین" و "سیف الله لأعدائه" باشد.

سیف الهی

در برخی از بیانات مبارکه، نحوه سلوک با اعداء و احباء به نوع دیگری در مقابل هم قرار گرفته است. در فقرهای از این قبیل بیانات، نازله از قلم اعلی، اصطلاح "سیف" به کار برده شده است: "ایاک أن لاتضیع ما أراذالله لک و لاتتخذ عن نار حبک ثم اشتعل بنفسک علی الذینهم کفروا و أشرکوا و کن رحمةً للمحبین و کن سیف الله لأعدائه و نعمته لأحبائه ثم احفظ نفسک عن مجالسة المعرضین و تجنب عنهم و لاتخف من أحدٍ و کن فی حصنٍ حفیظ."¹⁵

همانطور که در بیان فوق کاملاً مشهود است، فرد مقبل و مؤمن نباید اجازه دهد آتش محبت الهی در قلبش خاموش شود و باید اشتعالش را به کسانی که کافر و مشرک هستند نشان دهد. و اما در معنای سیف در امر بهائی باید دقت نمود. در هیچ بیانی "سیف حدید"، یعنی شمشیر معهود و مشهور در

¹⁴ این مطلب در جواهرالاسرار (آثار قلم اعلی، طبع طهران، ج 3، صص 2-61) درج شده است.

¹⁵ آثار قلم اعلی، ج 4، ص 31 - مبادا آنچه را که خداوند برای تو خواسته ضایع کنی و مبادا از آتش محبت افسرده شوی؛ پس نسبت به کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند، به نفس خود شعله فروزنده باش و برای کسانی که محبت خدای را در دل و جان دارند رحمت باش؛ برای دشمنان خدا شمشیر خدایی باشد و برای احببایش نعمت خدای. پس خود را از هم نشینی اعراض کنندگان حفظ کن و از آنها دوری نما و از هیچکس مترس و در دژ نگهدارند بمان.

بین بندگان، مقصود نبوده و استفاده از آن نهی شده است و از آن گذشته آن را ابداً مؤثر نمی‌دانند. مثلاً در بیانی می‌فرمایند، "سیف تقوی احدٌ از سیف حدید است" (اشراقات، ص 21)؛ در بیان دیگر نازل، "سیف الحکمة أحرُّ من الصَّیْفِ و أَحَدٌ من سیف الحدید"¹⁶ (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 111).

در معنای "سیف" و "سنان"، از قلم اعلی بالصَّراحه نازل: "قل السَّیْفُ هُوَ ذِکْرِي و السَّانُ هُوَ اللِّسَانُ؛ اَنْ اُخْرِجُوهُمَا بِاِذْنِي ثُمَّ اَنْصُرُوا بِهِمَا الرَّحْمَنَ بَيْنَ الْاُكْوَانِ كَذَلِكَ اُمِرْتُ مِنْ لَدُنْ مُنْزِلِ الْاَيَاتِ. لِعَمْرِي سَيْفُ الْكَلِمَةِ اَحَدٌ مِنْ سَيْفِ الْحَدِيدِ اَنْ اَعْرِفُوا يَا اُولَى الْاَبْصَارِ"¹⁷

آما، سیف الهی هم برای فصل است و هم برای وصل: "از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد؛ آیا شنیدی که به یک آیه چگونه میان نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره، کلّ به تنزیل همین یک آیه هویدا شد و به عرصهء شهود آمد؛ و همچنین آن آیه منزه رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در حین استماع گفتند ربنا اننا سمعنا و اطعنا، و نقتت بود برای جُفَّار، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا؛ و سیف‌الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همهء نسبت‌ها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آن که ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطانِ نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده‌اند و کذلک یؤلّفالله بین قلوب الذّین هم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و كانوا من کوثر الفضل بأیادی العزّ من الشّاربین..."¹⁸ (امر و خلق، ج 2، طبع طهران، ص 617 / طبع آلمان، ص 340 به نقل از کتاب ایقان، طبع آلمان، بند 118، ص 72).

¹⁶ - مضمون: شمشیر حکمت از گرمای تابستان گرم‌تر و از شمشیر آهنی تیزتر است.

¹⁷ کتاب مبین، خط زینالمقرّین، ص 358 / آثار قلم اعلی، ج 1، نشر کانادا، ص 393 - مضمون به فارسی: بگو شمشیر عبارت از ذکر من است و نیزه عبارت از زبان؛ این دو را به اجازه من خارج کن سپس به کمک آنها به نصرت خداوند بخشنده بین مردمان مشغول شو. نازل کننده آیات اینگونه به تو امر کرد. قسم به جانم که شمشیر کلام تیزتر از شمشیر آهنی است. بدانید ای صاحبان پینش‌ها.

سیف الهی در هر دوری سبب فصل و وصل بوده و خواهد بود. در قرآن کریم (مؤمنون 23)، آیه 101) به "فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ"¹⁹ تصریح دارد و این همان کلمه‌ای است که بر لسان مظهر ظهور جاری میشود و جز نسبت‌الله هر نسبتی را از میان برمی‌دارد. حضرت بهاء‌الله در تبیین کلام یوحنا لاهوتی در باب اول مکاشفاتش (آیه 14)، که میگوید، "شبیهِ پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت ... و از دهانش شمشیری دودمه‌تیز بیرون می‌آمد"، در جواهرالاسرار میفرماید، "و اما قوله «كَانَ يُخْرِجُ مِنْ فَمِهِ سَيْفًا ذَافِينَ» فاعلم بأنَّ السَّيْفَ لَمَّا كَانَ آتَةَ الْقَطْعِ وَالْفَصْلِ وَ مِنْ فَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ يُخْرِجُ مَا يَفْصِلُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ وَ يَقْطَعُ بَيْنَ الْحَبِّ وَ الْحَبُوبِ، لِذَا سَمِيَ بِهَذَا وَ إِنَّهُ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِلَّا الْقَطْعَ وَ الْفَصْلَ. مَثَلًا نَقْطَةَ الْأَوَّلِيَّةِ وَ الشَّمْسَ الْأَزَلِيَّةَ فِي حِينِ الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَحْشُرَ الْخَلْقَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَبْعَثُهُمْ مِنْ مَرَاقِدِ نَفُوسِهِمْ وَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ لِيَنْطِقَ بِآيَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ هَذِهِ الْآيَةُ تَفْصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ مِنْ يَوْمِئِذٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَيُّ سَيْفٍ أَحَدٌ مِنْ هَذَا السَّيْفِ وَ أَيُّ صَمَامٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا الصَّمَامِ الصَّمَدِيَّةِ الَّذِي يَقْطَعُ كُلَّ النَّسَبَةِ وَ بِذَلِكَ يَفْصِلُ بَيْنَ الْمُقْبَلِ وَ الْمُعْرَضِ وَ بَيْنَ الْأَبِّ وَ الْإِبْنِ وَ الْأَخِ وَ الْأُخْتِ وَ الْعَاشِقِ وَ الْمَعْشُوقِ. لِأَنَّ مَنْ آمَنَ بِمَا نَزَلَ عَلَيْهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ مَنْ أَعْرَضَ فَهُوَ كَافِرٌ وَ يَظْهَرُ الْفَصْلُ بَيْنَ هَذَا الْمُؤْمِنِ وَ هَذَا الْكَافِرِ بَحِثْ لِإِعْشَارًا وَ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي الْمُلْكِ أَبَدًا وَ كَذَلِكَ فِي الْأَبِّ وَ الْإِبْنِ وَ إِنْ الْإِبْنُ لَوْ يُؤْمِنُ وَ الْأَبُّ يُنْكَرُ، يَفْصِلُ بَيْنَهُمَا وَ لَا يَجَانِسَانِ أَبَدًا بَلْ تَشْهَدُ بِأَنَّ الْإِبْنَ يَقْتُلُ الْأَبَّ وَ بِالْعَكْسِ وَ كَذَلِكَ فَاعْرِفْ كُلَّ مَا ذَكَرْنَا وَ بَيْنَا وَ فَصَلْنَا وَ أَنْكَ لَوْ تَشْهَدُ بَعَيْنِ الْيَقِينِ لَتَشْهَدُ بِأَنَّ هَذَا السَّيْفَ الْإِلَهِيَّ لِيَفْصِلُ بَيْنَ الْأَصْلَابِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ هَذِهِ مِنْ كَلِمَةِ الْفَصْلِ الَّتِي تَظْهَرُ فِي يَوْمِ الْفَصْلِ وَ الطَّلَاقِ لَوْ كَانُوا النَّاسُ فِي أَيَّامِ رَبِّهِمْ يَتَذَكَّرُونَ بَلْ لَوْ تَدَقَّقَ بِصْرِكَ وَ تَرَقَّقَ قَلْبِكَ لَتَشْهَدُ بِأَنَّ كُلَّ السَّيُوفِ الظَّاهِرِيَّةِ الَّتِي تَقْتُلُ الْكُفَّارَ وَ تَجَاهِدُ مَعَ الْفَجَّارِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ يَظْهَرُ مِنْ هَذَا السَّيْفِ الْبَاطِنِيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ"²⁰

¹⁸ مضمون بیان عربی: اینچنین الفت میدهد خداوند بین دلهای کسانی را که وارسته شده به سوی او روی آورده‌اند و به آیاتش ایمان دارند و از چشمهء فضلی که به دستها عزت می‌بخشد می‌نوشند.

¹⁹ مضمون: پس زمانی که در صور دمیده شود، هیچ نسبتی بین بندگان وجود نخواهد داشت.

²⁰ جواهرالاسرار، آثار قلم اعلیٰ، ج 3، صص 64-66 - و اما کلام او که میگوید «از دهانش شمشیر دو دمه خارج میشود» پس بدان که شمشیر چون وسیلهء بریدن و جدا کردن است و از دهان پیامبران و اولیا خارج شود بین مؤمن و کافر را جدا می‌کند و عاشق را از معشوق مجزا می‌سازد. بدین لحاظ است که به این اسم نامیده شده است و مقصودش جز این قطع کردن و جدا ساختن نبوده است. مثلاً نقطهء

در کلام دیگر وقتی نبیل را به هدایت من علی الأرض امر میفرمایند، لسان او را به سیف تشبیه میکنند: "انشاء الله الرحمن باید ناس را در کلّ حین به شریعه الهیه دلالت نماید که شاید به مواعظ حسنه نفوس غافله مریبه به شطر احدیه توجه کنند. یا نبیل قم علی خدمه مولیک القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ ارکانک... اجعل رجلیک من الحدید فی امری و لسانک سیفاً ذافین فی ذکری و ثنائی و بصرک ناظراً إلى شطری و قلبک متوجّهاً إلى جمالی المشرق المنیر" (اقتدارات، ص 296).

بنابراین معنای شمشیر خداوند یا سیف الهی کاملاً مشخص میشود و واضح است که خداوند با کلام خود ایجاد فصل و وصل می کند و زمانی که حضرت بهاء الله به بندگان میفرماید سیف الهی باشند، صرفاً برای بیان کلام حق و معلوم ساختن معرض از مقبل است و لاغیر.

قهر الهی

اولیه و خورشید بی آغاز (مشیت اولیه) در زمانی که اراده نماید که مردمان را به اجازه خداوند در صحرای محشر جمع کند و آنها را از گورهای نفسشان بلند نماید و بین آنها جدایی اندازد تا به آیهای از سوی خداوند سخن بگوید و این آیه بین حق و باطل را از حالا تا روز رستاخیر جدا می کند و کدام شمشیر تیزتر از این شمشیر و کدام شمشیر برآنی تیزتر این شمشیر برآن خداوندی است که هر نسبتی را قطع می کند و به این وسیله بین اقبال کننده و اعراض کننده و بین پدر و پسر و بین خواهر و برادر و عاشق و معشوق جدایی می اندازد. زیرا هر کسی به آنچه که نازل شده ایمان آورد مؤمن است و هر کس روی برگرداند کافر است و جدایی بین این مؤمن و این کافر آشکار می گردد به طوری که در روی زمین ابداً با یکدیگر معاشرت نمی کنند و جمع نمی شوند و همین موضوع در مورد پدر و پسر مصداق دارد و به درستی که اگر پسر ایمان آورد و پدر منکر شود، بین آنها فصل می اندازد و ابداً هم نشینی نمی کنند بلکه مشاهده می کنی که پسر پدر را به قتل می رساند و برعکس. پس هر آنچه را که ذکر کردیم و توضیح دادیم و تفسیر کردیم بفهم و به درستی که اگر به دیده یقین نگاه کنی مشاهده می کنی که این شمشیر خدایی بین اصلاب هم جدایی می اندازد اگر شما بدانید و این از کلمه جدایی است که در یوم فصل و جدایی ظاهر می شود اگر مردم در ایام پروردگارشان به یاد آورند بلکه اگر دیده تو دقت نماید و قلبت رقیق باشد هر آینه مشاهده خواهی کرد که تمام شمشیرهای ظاهری که همیشه کفار را می کشند و با گناهکاران مبارزه می کنند از این شمشیر باطنی خدایی ظاهر میشوند.

اصطلاح دیگری که از قلم اعلیٰ، در مورد سلوک با اعداء، مخاطباً لأحبابه نازل شده، "کونوا یا قوم قهرالله لأعدائه" است. در این مقام، حضرت بهاءالله ابتدا احباء را به ثبوت و رسوخ و استقامت تام توصیه می‌فرماید. آنها باید به حدی ثابت و راسخ باشند، که احدی نتواند آنها را از صراط مستقیم منحرف سازد. این استقامت سبب یأس و حرمان معاندین می‌گردد و همین حرمان است که در مورد آنها قهر الهی محسوب می‌شود. زمانی که حضرت بهاءالله در مورد شیاطینی صحبت می‌کنند که در کسوت انسان ظاهر می‌شوند تا به گمراه کردن نفوس مؤمنهء مقبله پردازند می‌فرمایند، آنها وقتی مقبلین را همچون خویش به سمت ضلالت کشیدند، رهایشان می‌سازند، چه که هدف آنها این است که "شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نمایند" (مأده آسمانی، ج 4، ص 140). حضرت عبدالبهاء نیز به نقل از جمال مبارک می‌فرمایند، "شیاطین به لباسهای مختلفه ظاهر میشوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 413). حال، اگر این نفوس نتوانند مقبلین را از صراط مستقیم منحرف سازند، حرمان نفوس شیطانیه نفس قهر الهی برای آنها است. به این بیان حضرت بهاءالله توجه نماید: "الیوم بر جمیع لازم به مقامی واصل و ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که ایشانرا از صراطالله منحرف نمایند، نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند. قل کونوا یا قوم قهر الله لأعدائه و رحمته لأحبابه و لاتکونن من الذین غلبت علیهم رطوبات الهوائیه و لن یبقی فیهم أثر الذکر و الأُنثی و یکونن من الهالکین."²¹ ملاحظه می‌فرمایند که استقامت مقبلین سبب میشود که معرضین به هلاکت برسند و این همان قهر الهی است.

از جمله معانی قهر الهی نفس مظهر ظهور است که تنها ملجأ و ملاذ افراد بشر است و هر نفسی که از او اعراض نماید قهر الهی دامن او را خواهد گرفت: "قل یا معشر البشر تالله الحق قد ظهر مظهر القدر فی هذا المنظر الأكبر بطراز الذی تحیرت عنه افئدة کل ذی ذکاء و نظر. قل یا ملأ المشرکین بأی جهة تفرون، بالله لیکن لأحد مفرراً إلا بأن ینقطع عما عنده و یتمسک بهذا الحبل الدرّی الأ نور. قل تالله أنه لآیه الکبریٰ بینکم و جمال الله فیکم و أنه لسرّ مستتر و إنه لقهرالله علی المشرکین و إن قهره أدهی و امر."

²¹ مجموعه الواح، ص 357 - مضمون به فارسی: بگو ای مردم قهر خداوند برای دشمنانش و رحمت او

برای احبایش باشید و نباشید از کسانی که رطوبت نفس و هوی بر آنها غلبه می‌کند و اثری از مردی و زنی در آنها باقی نمی‌ماند و از جمله هلاک شوندگانند.

قل به يعذب الله الذينهم كذبوا بآيات الله ثم بالقدر. قل ففروا الى الله بارئكم ولا تشركوا به وإن الى
المستقر²²

صاعقهء الهى

اصطلاح ديگرى كه در كتاب "نار" و "قهر" الهى به كار رفته، صاعقهء الهيه است. در اين مقام، حضرت بهاء الله كاملاً توضيح مى فرمايند كه احبباء چه بايد بكنند تا مظهر نار، قهر، صاعقه و عذاب الهى براى كفّار و مشركين و نور و رحمت خداوند براى موحدين باشند. در اين سبيل ابداً خشونت، كينه، بغض و عناد، لعن و طعن و غيره راه ندارد و مورد استفاده نيست، بلكه تنزيه و تقديس، حُسن خُلق، توكل، رعايت عدالت، خوددارى از خيانت، امتناع از غيبت و بغضا و فتنه و شقاوت است كه حاكم است و بس: "هذا كتابٌ يُذكرُ فيه احبباءُ الله... يا قوم كونوا نارالله و قهره ثم صاعقته و عذابه للذين هم كفروا و اشركوا ثم نورالله و رحمته للموحدين و اياكم الا يفسد منكم من احد اتقوا الله حق تقاته و كونوا من المصلحين و كونوا فى منتهى التقديس و التنزيه بحيث يظهر منكم ما اراد الله عنكم و ان هذا لأمرى عليكم ان اتم من العاملين و كونوا فى الأخلاق على مقام الذى لن يحزن منكم احد لعل بذلك لن تردوا الحزن على الله فى يوم الذى يأتى بالحق يغمم مبين و خذوا من الأمور أحسنها ثم توكلوا على الله ربكم الرحمن الرحيم و لاتتعذوا على احد من الناس من أى مذهب كان إلا بعد إذنه و إنه هو يفصل بين الحق و الباطل و إنه هو خير الفاصلين... قل يا قوم كونوا بين الناس على العدل الخالص بحيث لن يظهر منكم الخيانه و العداة و لا الغيبة و البغضاء و لا الفتنة و الشقاء لتكونوا اعلام الهداية بين الناس و ان هذا لنصرتكم بارئكم و توجهكم خالقكم و تقربكم الى الله الملك المقتدر العزيز و لم يكن فى الملك نصر أعظم من

²² آثار قلم اعلى، ج 4، ص 10 - بگو از جماعت انسانها قسم به خداوند كه مظهر قدر در اين نظرگاه بزرگ به زينتى ظاهر شد كه دلهای هر فرد صاحب هوش و بينشى متحير ماند. بگو اى جماعت مشركان به کدامين جهت فرار مى كنيد؟ قسم به خداوند كه براى هيچ كس گريزگاهى نيست مگر به اين كه از آنچه كه نزد اوست گسسته گردد و به اين ريسمان روشن نورانى بچسبد. بگو قسم به خداوند كه او آيت بزرگ خداوند در ميان شما و جمال خداوند بين شما است و او راز سرپوشيده و قهر خداوند براى مشركان است و قهر او بسيار سخت و بسيار تلخ است. بگو به وسيلهء او خداوند عذاب مى دهد كسانى را كه اول آيات الهى و سپس قدر را مردود شمردند. بگو پس فرار كنيد به سوى خداوند، پروردگارتان و شريك براى او نتراشيد و به درستی كه مكان ثابت و محل استقرار نزد من است.

هذا لأنّ بذلك ترفع الشجرة وأغصانها وأفنانها وأوراقها إن أنتم من العالمين. لأنّ بذلك تطمئنّ قلوب الذين هم كفروا وأشركوا و كانوا من المنكرين وإذا اطمئنّوا يتقربون بكم و يجتمعون معكم إذا فاسمعوهم من آيات الله العزيز القدير وإذا يظهر منكم ما يفرّ عنه القلوب إذا لا يجتمع معكم من أحدٍ ليطلع بما نزل عليكم بالحقّ من آيات الله العليّ العظيم أو يهتدى بهديكم أو يعرف صراط الله بينكم و يتبع سبل المحسنين. كل ذلك ما يعظّم الله به في الكتاب لتتبعوا وعظ الله و أمره و نصح الله و حكمه و تكوننّ من المتبعين...²³

²³ رهایی، ص 50 - مضمون به فارسی: این کتابی است که احبای الهی در آن ذکر می‌شوند ... ای مردم آتش خداوند و قهر او سپس آذرخش و عذاب او برای کسانی باشید که کفر گویند و شریک بهر خدای تراشند؛ پس نور خدا و رحمت او بر یگاپرستان شوید و مبادا از کسی از شما فسادی ظاهر شود. تقوای واقعی الهی پیشه کنید و از نیکوکاران باشید و در نهایت درجهء پاکی و تنزیه باشید به طوری که از شما آنچه که خواست خدا است ظاهر شود و به درستی که این امر من است بر شما اگر عمل نمایید؛ و باشید در امر اخلاق در جایگاهی که هیچکس از شما اندوهگین نشود شاید به این تردید به خداوند در روزی در سایه‌هایی از ابرهای آشکار می‌آید حزنی وارد نشود؛ از کارها بهترینشان را انجام دهید پس توکل کنید به خدایی که پروردگار بخشندهء مهربان شما است و تعدی نکنید بر کسی از مردمان از هر مذهبی که باشند مگر بعد از حکم او و به درستی که او جدایی می‌اندازد بین حق و باطل و او بهترین جدایی اندازندگان است... بگو ای مردم بین مردمان عدالت خالص پیشه کنید به طوری که هرگز از شما خیانت و دشمنی و غیبت و کینه و فتنه و ستمگری ظاهر نشود تا که پرچمهای هدایت بین مردمان باشید و به درستی که این است نصرت شما برای پروردگارتان و توجه شما به آفریننده‌تان و نزدیک شدن شما به خداوندی که پادشاه مقتدر و عزیز است و در زمین هیچ نصرتی بزرگتری از این نیست زیرا به این وسیله شجره [اصل مظهریت الهیه] و شاخه‌های بزرگ و کوچک و برگهایش [بندگان و مؤمنان به او] رشد می‌کنند و ترقی می‌کنند اگر شما از آگاهان باشید. زیرا به این وسیله قلوب کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند و از منکرین بودند اطمینان مییابد و وقتی اطمینان یافتند به شما نزدیک میشوند و با شما هم‌نشین می‌گردند پس آنگاه از آیات خداوند عزیز توانا به گوششان برسانید و اگر از شما عملی ظاهر شود که قلوب از آن در گریز است، دیگر با شما نخواهند نشست تا به آنچه که به

توضیحات دیگر

در متون انگلیسی توضیحاتی بر این بیان مبارک در لوح احمد مشاهده شده است که مضامین آنها (از صفحه 51 کتاب رهائی) نقل می گردد:

حضرت ولی امرالله در یکی از آثار خود به زبان انگلیسی که به تاریخ 27 مارچ سنه 1938 میلادی مورخ است درباره عبارت "کن كسعة النار..." در لوح احمد عربی به این مضمون چنین میفرماید که بیان جمال قدم در لوح مزبور نباید به مفهوم تحتاللفظی آن در نظر گرفته شود؛ چه، بیان مزبور مبنی بر نصایح قلم اعلی در ابتعاد از دشمنان امر و همنشینی و مؤانست با احبای الهی است.

و در بیانی دیگر که به تاریخ 19 دسامبر 1943 میلادی مورخ است به این مضمون به مفهوم عبارت لوح احمد اشاره میفرماید که بیان مزبور استعاره‌ای است مبنی بر این مطلب که احبای الهی باید در مقابل دشمنان امر الهی استقامت نمایند و به هیچ وجه در مقابل آنان به تسلیم و رضا تن در ندهند.

و مضمون فارسی بیانی دیگر که به تاریخ 21 جولای 1955 میلادی مورخ است چنین است که عبارت "كسعة النار" در لوح احمد باید به صورت مجازی در نظر گرفته شود. به بیان دیگر اعمال شیطانی ناقضین و دشمنان امر الهی را نباید تحمل نمائیم و در مقابله با آنان با ثبوت و وفاداری و بدون مداهنه به دفاع از امرالله پردازیم.

کتابی نیز با عنوان Learn Well This Tablet اثر ریچارد گورینسکی در شرح لوح مبارک احمد نوشته شده که دو صفحه (39-238) را به توضیح "کن كسعة النار" اختصاص داده و آن را به نار محبت تعبیر کرده که سبب سوزاندن حجابات ناس میشود و اشارتی نیز به "کوثر الحیوان" دارد که اگرچه به بحث ما مربوط نمیشود اما بیانی را که به آن استناد نموده در اینجا می آوریم:

"ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید. زحمات خود را به توهمات این و آن ضایع منمائید. شمائید انجم سماء عرفان و نساتم سحرگاهان. شمائید میاه جاریه که حیات کلّ معلق به آن است و شمائید احرف

حق از آیات خداوند بلندمرتبه بزرگ بر شما نازل شده اطلاع یابند یا به هدایت شما راهنمایی گردند یا صراط الهی را که بین شما است بشناسند و راه نیکوکاران را بپیمایند. تمام این، آن چیزی است که خداوند به آن شما را موعظه می کند در کتاب؛ حتماً وعظ و امر و نصیحت و حکم خدا را پیروی کنید و از پیروی کنندگان باشید.

کتاب؛ به کمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید به آنچه سزاوار یوم الهی است" (کتابی حکمت، ج 3، ص 312).

کلام آخر

ملاحظه میشود که مقصود از نار، قهر، سیف، صاعقه برای مشرکین و معاندین، ابداً به معنای خشونت و اظهار بغض و کینه و ابراز لعن و طعن نیست. بلکه، ابلاغ کلمه الهی و استقامت بر امر او و اجتناب از کسانی است که غلّ و بغضا در قلب خود جای داده و سعی در منحرف ساختن مقبلین دارند. البتّه اگر به دیده انصاف ملاحظه شود در همین قهر و سیف الهی آثار رحمت بی منتهای او مشاهده می‌شود که مایل است معرضین از مظهر ظهورش نیز به سوی او اقبال نمایند و از آنچه که برایشان در عوالم الهیه مقدر فرموده بهره و نصیب برند. زیرا تصریح بیان مبارک است که ابداً مایل نیستند که هیچیک از آحاد عباد خداوند از پیام او و اقبال و تقرب به او محروم بمانند. وقتی یکی از عباد به اعمال نالایقه و کلمات ناشایسته مبادرت نموده بود، حضرت حقّ، علیرغم احاطه کامله، ستر فرمود و سپس به هدایت او مبادرت فرمودند و الواح مخصوصه نازل و برایش ارسال داشتند و، "در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدّس از شائبه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید به مقامات عالیّه ممتنعه فائز شود. کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایت. چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلق له محروم ماند و از ما قُدر له بی نصیب گردد" (اقتدارات، ص 183).

حتّی در مورد کسانی که در هنگام امتحانات نمیتوانند استقامت نمایند نیز، حقّ مقرر فرموده به لسان لاین و ملایم آنها را به صراط مستقیم الهی هدایت نمایند، "نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تلطف و مهربانی نمائید و به مواضع حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید؛ چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند" (مأده آسمانی، ج 8، صفحه 165 و 71).

گابشناسی

حضرت بهاء الله

آثار قلم اعلی، ج 1 (کتاب مبین، خطّ زینالمقرّبین)، 120 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج 3، 121 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

- آثار قلم اعلیٰ، ج 4، 133 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- آثار قلم اعلیٰ، ج 2، 159 بدیع، مؤسسہ معارف بہائی، کانادا
- مجموعہ الواح مبارکہ، 1338 ہ ق (1920م)، قاہرہ مصر
- دریای دانش، 133 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- اشراقات و چند لوح دیگر، بدون تاریخ و محلّ طبع
- اقتدارات و چند لوح دیگر، خطّ مشکینتلم، 1310 ہ ق
- ادعیہ حضرت محبوب، طبع طهران
- لوح مبارک خطاب بہ شیخ محمدتقی مجتہد اصفہانی، 119 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- آیات الہی، ج 2، 153 بدیع، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان
- مناجاة، مجموعہ اذکار و ادعیہ من آثار حضرت بہاء اللہ، 138 بدیع، دارالنشر البہائیہ فی البرازیل
- لثالی الحکمة، ج 1، 143 بدیع، دارالنشر البہائیة فی البرازیل
- لثالی الحکمة، ج 3، 148 بدیع، دارالنشر البہائیة فی البرازیل
- الواح نازلہ خطاب بہ ملوک و رؤسای ارض، 124 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- مائدہ آسمانی، ج 4، 129 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- مائدہ آسمانی، ج 7، 129 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- مائدہ آسمانی، ج 8، 129 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- حضرت ربّ اعلیٰ
- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطہء اولیٰ، 134 بدیع، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران
- حضرت عبدالہاء

خطابات مبارکه، ج 1، 1340 هـ ق، مصر

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، تکثیر جهت حفظ، 133 بدیع، طهران

مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، 1340 هـ ق، قاهره

مکاتیب عبدالبهاء ج 8، 134 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 1، طبع 1979 م، مؤسسه مطبوعات امری، امریکا

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 6، 161 بدیع، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

مجموعه آثار مبارکه

یاران پارسی، 155 بدیع، مؤسسه مطبوعات امری آلمان

اشراق خاوری، عبدالحمید

ایام تسعه، نشر چهارم، 127 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

نورین نیرین، 123 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

فاضل مازندرانی

امر و خلق، ج 2، طبع طهران، بدون تاریخ

امر و خلق، ج 3، 128 بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

اسلنت، جان ابنزر

بهاء الله و عصر جدید، ترجمه بشیرالهی، رحیمی، سلیمانی، 145 بدیع، برزیل

رأفتی، وحید

رهائی، مجموعهای از آثار دکتر علی مراد داودی، 167 بدیع، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

مقالات و رسائل در مباحث متنوعه (مقالات دکتر داودی)، ج 3، 150 بدیع، مؤسسه معارف بهائی
کانادا

آفتاب آمد دلیل آفتاب، 166 بدیع، انتشارات مجمع عرفان

نشریات: سفینه عرفان، دفتر دوم، 156 بدیع، انتشارات مجمع عرفان